سیاوش صفاریان‌پور، کارگردان «کاپیتان من» در گفت‌وگو با «فرهیختگان» از چالش‌های ترویج علم در ایران می‌گوید

در آستانه انقراض ژورنالیسم علم هستیم

ابوالفضل مظاهری
دبیر گروه دانشگاه

تعابیر مختلفی برای توضیح مغز و عملکرد آن تاکنون در ادبیات فارسی مطرح شده است. حالا چند صباحی است «کاپیتان من» هم به این فهرست اضافه شده است. این کلیدواژه، نتیجه کار یک تیم خلاق تولید یک مستند است که گام مهمی را در جریان ترویج علم ایران برداشته است. مستند سینمایی کاپیتان من تلاش کرده پلی بین اهالی علم و فناوری با عموم جامعه برقرار کند و در این مسیر هم موفق بوده است. سیاوش صفاریان‌پور که نامش با ترویج علم در فضای رسانه گره خورده، باب جدیدی این بار با کارگردانی و تولید یک مستند سینمایی باز کرده که می‌توان ساعت‌ها در مورد آن صحبت کرد. صفاریان در گفت‌وگویی ۹۰ دقیقه‌ای با «فرهیختگان» از پیچ و خم عمومی ساختن علم و فناوری سخن گفته و مهم‌ترین چالش‌های این حوزه را از نگاه خود مورد بررسی و واکاوی قرار داده که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

بهانه این گفت‌وگو ساخت و اکران مستند سینمایی «کاپیتان من» است اما موضوع یا عنوان کلی‌تری که می‌توان درباره آن صحبت کرد، ماجرای ترویج علم در ایران است. کاپیتان من هم نمونه خوب یا دستاورد جذابی در همین موضوع است که می‌توان درباره آن صحبت شود. در پایان نخستین اکران مستند در دانشگاه شریف، یکی از دانشجویان با تعجب از حجم فعالیت شما در حوزه ترویج علم از شما پرسید که اینقدر تلاش در ایران فایده دارد؟ به نظر شما اصلا ترویج علم در چنین بستری و با این اتفاقات و چالش‌ها نتیجه می‌دهد؟ شما پاسخی کاملا امیدوارکننده دادید. مثل توییتی که سال پیش در همین ایام در تکذیب مهاجرت خود منتشر کردید. این در حالی است که شما موقعیت علمی به‌خصوصی در فضای دانشگاهی ندارید اما دغدغه ترویج علم شما به‌مراتب از بسیاری اعضای هیات‌علمی بیشتر است. چرا و چگونه انگیزه ترویج علم تا این حد در زندگی شما جریان پیدا کرده است؟

اصل ماجرا شاید این است که شما برای هیچ چیزی از جریان زندگی‌تان چشم‌انداز روشنی ندارید که چه می‌شود. الان هم من هر حرفی بزنم که هدفم این بود و مسیر را این‌طور طی کردم و به این علت و اینها، به نظرم دارم توضیحی درباره آنچه اتفاق افتاده، می‌سازم یا مغزم درواقع این توضیح را می‌سازد. من فکر می‌کنم باید برگردم به زمانی که این انتخاب را انجام دادم که برنامه‌سازی علمی در تلویزیون کنم. آنجا شاید علت اصلی به میل شخصی خودم به دنیای علم برگردد. شاید درون‌مایه اصلی این بود که بتوانم سوال بپرسم و خالق سوال باشم و در برنامه‌سازی علمی و پرسشگری و رسانه‌گری اصل ماجرا در سوال پرسیدن است و من این اعتقاد راسخ را دارم که کیفیت سوال کردن مهم است. هرچه کیفیت سوال‌کردن آدم‌ها بالا رود، کیفیت زندگی اجتماعی‌شان هم می‌تواند بالا برود، چون سوال‌کردن و گفت‌وگو جان‌مایه اصلی ارتباط انسانی است و می‌تواند تغییردهنده وضعیت ما باشد، بنابراین شانس کیفیت سوال کردن در دنیای رسانه برای من زیاد بوده. دنیای علم هیجان زیادی دارد. من در دوران نوجوانی دلم می‌خواست دانشگر شوم و این مسیر را دنبال کنم اما شاید آن زمان اتفاقات تصادفی که پیش آمد، باعث شد من فکر کنم اول باید درباره علم به یک هم‌نظری رسید و درباره اهمیت آن صحبت کرد. زمان نوجوانی من و هم‌نسلانم تازه جنگ تمام شده بود و رویاهای سازندگی و ساختن و اینها فقط مطرح می‌شد. اینکه شما رل‌مدل داشته باشید یا افرادی باشند که بتوانید به‌عنوان الگو به آنها نگاه کنید که این آدم در مسیر علم در ایران حرکت کرده و آینده داشته و توانسته کار و زندگی خوبی داشته باشد، کم بودند. دسترسی به فضای آکادمیک به آن شکل نبود و شما این آدم‌ها را نمی‌دیدید. من سعی کردم ارتباط داشته باشم و واسطه بین جامعه علمی و مردم باشم تا بتوانم به زبان ساده آن مفهوم علمی را تبدیل کنم. این برای من شوق‌انگیز است، چون شما تولیدکننده علم نیستید و صرفا خبردهنده و روایت‌کننده آن هم نیستید، بلکه یک جور تبدیل‌کننده هستید. انگار درواقع دارید این خوراک را آماده کرده و سنتز می‌کنید و نور خورشید را به غذا برای یک گیاه تبدیل می‌کنید. این فرآیند برای من جذاب است.

چرا دوست دارید دانشجو بمانید؟ در جایی گفته‌اید می‌خواهم به کارم ادامه دهم چون دوست دارم دانشجو بمانم. آن هم زمانی که در شبکه‌های اجتماعی جریان استادشدن از اولویت خیلی‌هاست! در دوره‌ای که بسیاری دوست دارند استاد باشند، چه در فضای دانشگاه چه در فضای جامعه شما اصرار دارید دانشجو بمانید. چرا این انتخاب را تا الان تغییر ندادید؟

من این عبارت را از آقای میرفخرایی که استاد من هستند، وام گرفتم. ایشان هم این مسیر را دنبال کردند. وقتی شما مدلی را می‌بینید که جالب است و ذهن پرسشگری هست که پیوسته سوال می‌پرسد و پشت دیوار یک مقام و مرتبه علمی نمی‌خواهد قرار گیرد و متمرکز در یک حوزه نباشد و بتواند سرک بکشد در حوزه‌های دیگر علم، به نظر من این خیلی هیجان‌انگیز و جذاب است و چه مسیری از این بهتر که شما بتوانید پیوسته سوال کنید و جواب بگیرید و جست‌وجو کنید. وقتی شما در یک موضوعی دست‌کم حتی در دنیای امروز که برندینگ و شخصیت‌سازی وجود دارد، اگر در یک موضوعی قرار بگیرید- در این روزها هم سکه تکنیک‌های موفقیت پرقیمت است- خودتان را محدود کرده‌اید صرفا به اینکه فرستنده پیام در یک موضوع باشید و بعد مجبور هستید که آگاه به همه چیز باشید. من این شانس را نمی‌خواهم از خودم بگیرم که بتوانم سوال بپرسم. وقتی که شما دانشجو هستید، حق مسلم‌تان است که سوال بپرسید. سوال برای دانشجو است. در هر ساعت و شکلی دانشجو می‌تواند سوال بپرسد. این دانش‌پژوه بودن و پرسشگر بودن را ترجیح می‌دهم برای خودم داشته باشم. فکر کنم دانشجوبودن و ژورنالیست بودن به هم نزدیک هستند.

چرا در رسانه آن را دنبال می‌کنید؟

چون رسانه برای من خیلی هیجان‌انگیز است. شما می‌توانید پیام تولید کنید و این پیام را به مخاطب خودتان انتقال دهید و این بسته‌بندی‌کردن هست. مثل مجموعه سرآشپزهایی که محتواهای مشترک دارند اما طبخ هرکدام و شیوه ارائه‌شان می‌تواند متفاوت باشد. به نظرم بیشتر از کسی که مصرف می‌کند، خود پزنده یا درست‌کننده یا مولف غذا دارد لذت می‌برد. من فعلا لذت را در این نقطه پیدا کردم.

اجازه دهید، نحوه دیگری سوال کنم. چرا جریان علم را در دانشگاه دنبال نمی‌کنید؟

در تمام این سال‌ها من جریان علم را در فضای آکادمیک دنبال کردم. بهترین دوستان من یا کسانی که توانستم در زندگی پیدا کنم، در فضای آکادمیک هستند. اتفاقا نکته جالب این است که خوش‌شانسی یک ژورنالیست علم این است که می‌تواند در موقعیت‌هایی قرار گیرد و با آدم‌هایی هم‌صحبت شود که در مرزهای علم و دانش دارند فعالیت می‌کنند. جدای از اینکه ریشه‌های علمی آن فرد و دانسته‌هایش می‌تواند برای شما جالب باشد، شخصیت این افراد هم می‌تواند هیجان‌انگیز باشد. من در چه شغلی می‌توانم قرار بگیرم که معاشران و کسانی که با آنها کار می‌کنم، بهترین‌ها در حوزه خودشان و رشته‌شان هستند؟ این درواقع موقعیت و امکانی است که حرفه روزنامه‌نگاری یا رسانه‌گری در اختیار شما قرار می‌دهد. من هرچه فکر می‌کنم، چیز بهتری برای جایگزین‌کردن پیدا نمی‌کنم اما اینکه از فضای آکادمیک دور باشم، این‌طور نیست و خیلی وقت‌ها و اغلب در جلساتی حضور دارم و جاهایی هستم که در اکوسیستم علمی کشور است.

تجربه تحصیل دکترا را دارید؟

خیر، من سینما خوانده‌ام. من تصورم این است کسی که تحصیلات تکمیلی را دنبال می‌کند، در مسیر پژوهش است و درست است که داشتن این تحصیلات می‌تواند به لحاظ پوزیشن شغلی و اجتماعی برای شما امتیازی را ایجاد کند اما من فکر می‌کنم کسی که در موقعیت تحصیلات تکمیلی قرار می‌گیرد باید بتواند بعدش پژوهش کند یا دست‌کم می‌خواهد فضای استادی و معلمی در دانشگاه را دنبال کند. چرا باید شانس یک نفر دیگر را شما کم کنید، فقط برای اینکه بروید یک تخصصی را بگیرید. تخصص را وقتی باید به دست آورد که بخواهیم از آن استفاده کنیم. من همین فضای تجربه‌گری رسانه علم را خیلی برای خودم مناسب می‌بینم و فکر می‌کنم خیلی چیزها برای هر کسی در هر بخشی از زندگی‌اش برای یادگیری هست و برای من هم.

از تجربه زیسته شما برای کسانی می‌پرسم که شاید علاقه‌مند باشند وارد این حوزه شوند یا سراغ ترویج علم بروند. شاید این تصور وجود داشته باشد که ورود شما به مقطع تحصیلات تکمیلی امکان ورود تخصصی‌تر شما به موضوعات علمی را فراهم می‌کند یا ادبیات شما مثلا به پژوهشگران و اساتید فعلی نزدیک‌تر می‌شود. این گزاره، گزاره درستی است؟

شاید. باید به آن فکر کنم. تصورم در حال حاضر این است که من دنبال ایجاد زبان مشترکی بین دانشگرها و مردم هستم، نه اینکه زبان خودم را تغییر دهم و با زبان دانشگرها بخواهم با مردم صحبت کنم. یکی از نکاتی که وجود دارد این است که چیزی را تلویزیون یک زمان رایج کرد به نام مجری-کارشناس. من از همان اول نسبت به آن می‌ترسیدم. به کسی می‌توان مجری-کارشناس گفت که احتمالا از همان فضای تحصیلات تکمیلی در یک موقعیت پر از دانسته‌های زیاد و متخصص در یک رشته‌ای می‌نشیند با یک متخصص دیگر صحبت می‌کند. این به نظر من خیلی عجیب است، چون تلویزیون و رسانه برای عموم مردم است. چطور ممکن است که یک نفر دکترای فلسفه بنشیند با یک دکترای فلسفه دیگر صحبت بکند و من که مخاطب هستم مثلا فیزیک خواندم یا رشته‌ام مهندسی است، بتوانم حرف این دو را متوجه شوم؟ به همین دلیل گاهی که می‌بینم دو متخصص دارند درباره یک موضوع صحبت می‌کنند، من می‌گویم این دیگر زبان دو نفر آدم هم‌زبان است و من زبان‌شان را خیلی متوجه نمی‌شوم. من فکر کنم نهایت تلاش یک مجری تلویزیونی و برنامه‌های علمی این است که بتواند یک واسط درست باشد بین عموم مردم و آن رشته تخصصی. چون عموم مردم بی‌تخصص نیستند و اغلب افراد در جامعه امروز ما تحصیلکرده هستند اما لزوما این متخصص درباره تخصص دیگر، دانسته کافی ندارد. اگر من بتوانم این زبان مشترک را پیدا کنم، فکر کنم که شغل اصلی‌ام را پیدا کرده‌ام.

در برنامه‌های تلویزیونی که ساختید هم محور اصلی حرکت شما همین بوده است.

سعی کردم یاد بگیرم.

چرا الان تلویزیون نیستید؟

یک تصمیم توافقی است.

اما در رادیو حضور دارید.

بله، هر روز برنامه دارم. فعلا به تلویزیون پرمیل نیستم، چون احساس می‌کنم که موقعیتی که من در آن کار می‌کردم، شرایط کار را آنقدر سخت می‌کند که شما نمانید. به همین دلیل چرا هم‌دیگر را اذیت کنیم؟

به ماجرای ترویج علم برسیم. قصه علم در ایران، از نگاه ژورنالیستی، قصه دراماتیکی است. حرکت ما در طول دهه‌های اخیر بسامد داشته است. در قصه ترویج علم چطور؟ چرا به نظر می‌رسد که برای ما هنوز ترویج علم اولویت نیست و هنوز به‌عنوان یک قصه لوکس یا مثلا یک تجربه نهایتا ویژه یک قشر خاص به آن نگاه می‌کنیم و برایمان آنقدر جدی نیست؛ حتی برای خود دانشگاهیان و افرادی که در فضای علمی کار می‌کنند!

شاید اول باید به این سوال جواب دهیم که چرا ترویج علم می‌کنیم. من فکر کنم که وجوه مختلف دارد اما شاید اصلی‌ترین علت این ایجاد هم‌صحبتی درباره علم باشد که کمک می‌کند آگاهی و بینش ما بیشتر شود و تغییر کند و بینشی مشترک پیدا کنیم. شاید کار اصلی مروجان این نیست که فرد بخواهد از فضای مجاورتش با یک مروج علم فارغ‌التحصیل شود. صرفا قرار است اطلاعاتی به هر شکلی از فرآیند ترویج علم به فرد برسد و آن اطلاعات یا می‌ماند یا نمی‌ماند اما قطعا یک چیز باید در آن فرد اثر کند و آن این است که بداند فرآیند علم چگونه است. فرد باید بخشی از فرآیند علم را دریابد. اینکه شما با پدیده‌ای مواجه هستید که گفته می‌شود توسعه علمی در کشور است. من از دورانی از تاریخ ایران کم‌کم دارم بیرون می‌آیم که گفته می‌شد علم قدرت است، این یک صحبت جدید بود. یادم هست که یک برنامه تلویزیونی به نام «فرجه» را کار می‌کردم و برای اولین بار بود که در این برنامه داشتیم از آدم‌های مختلف و از سیاستمداران و از مقامات اصلی کشور این عبارت را می‌شنیدیم که علم قدرت است. من خیلی آن زمان خوشحال شدم که این حرف مطرح شده که توسعه علمی می‌تواند برای یک کشور قدرت‌بخش باشد. فقط سد ساختن نیست که قدرت یک کشور است. من آن موقع خیلی خوشحال شدم اما از یک جایی به بعد مثل خیلی چیزهای دیگری که مستهلک می‌شوند، این عبارت علم قدرت است، مستهلک شد به اینکه ما کم‌کم ترجیح دادیم که اینکه نشان دهیم بی‌قدرت نیستیم، بگوییم که از درجات عالی علم برخوردار هستیم. این بیان درجات عالی علم منجر به این شد که ما دچار یک سوءتفاهم شویم و یادمان برود در فرآیند علم، آزمون و خطا و شکست هم هست که اصلا علت باورپذیری توسعه علمی برای عموم مردم این است که فرآیند را ببینند. نمی‌شود یک شب خوابید و صبح بیدار شد و گفت ما یک موجود زنده را به فضا فرستادیم. ما باید قبلش بدانیم که چقدر فرستادن یک محموله فضایی سخت است. قبلش باید بدانیم که در این مسیر شکست هست و بارها ما شکست خوردیم و یک جا حالا بردیم. این می‌تواند تصویری منطقی از توسعه فناوری و توسعه علمی را به نوعی به مردم بدهد و این باور را درواقع ایجاد کند. وقتی که گفتند علم قدرت است و بعد از اینکه این واژه مستهلک شد، به این منجر شد که اگر شما می‌گفتید که اینجای توسعه علمی اشکال دارد، می‌گفتند شما دارید سیاه‌نمایی می‌کنید، ما داریم پیش می‌رویم! چرا درباره این دستاوردها دارید سیاه‌نمایی می‌کنید، درصورتی‌که اصل علم و توسعه علمی بر مبنای تفکر نقادانه است. بخش جدی این تفکر به همین نحو برمی‌گردد که چطور به جهان نگاه کنیم. سوی دیگر ماجرا این است که علم باید نقدپذیر باشد و همه شئون علم براساس نقد و دریافت نظرات دیگران و داوری متخصصان دیگر است. وقتی که شما علم را قدرت در نظر می‌گیرید و به چیزی که امر قدسی است، تبدیلش می‌کنید که اگر به آن دست بزنید، انگار دارید قدرت یک کشور را تحت‌الشعاع قرار می‌دهید، دیگر نمی‌توان درباره‌اش صحبت کرد یا نقدش کرد. دیگر نمی‌توان گفت چرا باید معیار یک استاد دانشگاه تعداد مقالاتش باشد. آیا مقالات می‌توانند برای توسعه علمی کشور نافع باشند؟ شما این را دیگر نمی‌توانید بگویید، چون تا بگویید، می‌گویند دارید سیاه‌نمایی می‌کنید. وقتی که این نسبت نقدکردن اجتماع علمی یا فرآیندهای توسعه علمی در کشور دچار استهلاک این شکلی می‌شود، شما کم‌کم مواجه می‌شوید با بزرگ‌نمایی‌های غلوآمیزی که دیگران دیگر آن را نمی‌پذیرند یا شاید جامعه نسبت به آن خیلی حسی نداشته باشد. این مساله را به رسانه تعمیم دهید. در رسانه ما دست‌کم در فضای تلویزیون این امکان وجود ندارد که راحت بپرسیم که چرا مثلا پروژه رصدخانه ملی ایران به موقع تمام نشد؟ به محض اینکه افتتاح شد، چرا این تلسکوپ آینه ندارد! چرا کامل نیست؟ پس افتتاحیه یعنی چه؟ بلافاصله به شما برچسب می‌زنند که شما مخالف منافع کشور دارید رفتار می‌کنید! می‌گویند اتفاق به این بزرگی افتاده. وقتی می‌پرسند که برنامه فضایی ایران چه شد؟ می‌گویند شما چه کار دارید که چه شد! من فقط باید صبح که بیدار می‌شوم، خبررسان باشم که فلان ماهواره را در فلان مدار گذاشتیم. مردم این را نمی‌پذیرند، چون فرآیند را ندیدند. من به آنها حق می‌دهم. یا وقتی که گفته می‌شود مثلا اولین جلسه هیات دولت فلان دولت روی موضوع دریاچه ارومیه است، شما خیلی خوشحال می‌شوید اما بعد از گذشت دو دولت می‌بینید که دریاچه ارومیه خشک شد. این یعنی اینکه جایی این مسیر دچار اشکال است و بعد کم‌کم برچسب امنیتی هم روی موضوع محیط زیستی مثل دریاچه ارومیه زده می‌شود که کسی درباره آن صحبت نکند. من خودم را مقید به این می‌دانم که اگر مرزهای کشور دچار اشکال شود و کسی بخواهد به آن تعرض کند، من رودررو او می‌ایستم اما اینجا به‌عنوان کسی که در مقام یک سرباز رسانه هستم، راجع به دریاچه ارومیه با متخصصان نمی‌توانید صحبت کنید، چون گفتند صحبت نکن. آیا این می‌تواند منجر به توسعه کشور شود؟ من این مساله را دچار اشکال می‌بینم. چطور دلسوز سرزمین و استاد دانشگاه درباره موضوعی صحبت نکند؟ من هم که منبع اصلی‌ام باید هم‌زمان یک مقام مسئول و متخصص باشد، مقام مسئول را دارم. مسئول می‌گوید همه چیز مرتب است اما چهار سال بعد می‌بینید که اعلام شده دریاچه خشک شده. استاد که نمی‌توانسته صحبت کند، مسئول هم که گفته همه چیز مرتب است و سطح آب بالا رفته؛ بنابراین ما باید در این تصویر تصنعی که از توسعه علمی داریم، تغییر اساسی ایجاد کنیم. تغییر اساسی هم این است که فرآیند علم را بپذیریم. فرآیند علم همراه با اتفاقات مختلف است، یکباره نیست و توسعه دفعتا اتفاق نمی‌افتد. باید بپذیریم که روحیه علم و ادبیات علمی باید به ما این امکان را بدهد که بتوانیم سوال بپرسیم؛ سوال شفاف، منصفانه، بی‌غرض و سوالی که بتواند پیش‌برنده باشد. ممکن است ایراد بگیرند چرا باید پیش‌برنده باشد، سوال باید سوال باشد. من با همین هم موافقم اما دنبال سوالی هستم که بتواند ما را کوک کند و با همدیگر همراه کرده و پاسخش بتواند بخش جدی از سوءبرداشت‌ها یا سوءتفاهم‌های ما را حل کند. بنابراین اگر بخواهم کوتاه به سوال شما پاسخ دهم، باید بگویم پاسخ کوتاهی ندارم. من فکر می‌کنم توسعه علمی کشور از نمایش تصویر واقعی از آن برمی‌آید؛ کاری که ما در مستند کاپیتان من کردیم، یعنی من با اطمینان می‌توانم بگویم ما هیچ چیزی را غلوآمیز یا شعارگونه نگفتیم که حالا ما به این دستاورد رسیده‌ایم که دستگاه تی‌ام‌اس داریم. این دستگاه و کارکرد آن را در فیلم مستند نشان می‌دهیم و می‌گوییم چه منافعی می‌تواند برای درمان داشته باشد و پژوهشگران دارند چه کار می‌کنند، به جای اینکه بگوییم پژوهشگران ایران توانستند به چنین دستاوردی دست یابند.

ادبیات وزارتخانه‌ای ما را بیچاره کرده، نه فقط وزارت علوم که همه وزارتخانه‌ها مثل وزارت صمت یا معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و همه می‌خواهند بگویند ما چنین کردیم. این ادبیات باید به نمایش تصویری واقعی از توسعه علمی کشور تغییر کند. مثلا در علوم شناختی می‌بینیم که توسعه قابل اعتنایی به دست آمده با فارغ‌التحصیلان و آزمایشگاه‌هایی که هست و با پژوهش‌هایی که در مرز دانش انجام می‌شود و با ارتباطات بین‌المللی که هست، بنابراین تصویر یک توسعه این است و ما باید این را نشان دهیم. به نظرم تصویر واقعی را نشان دادن بخش جدی از مشکلات ما حل می‌کند.

در حوزه‌های مختلف علمی تجربیات خوب و افراد توانمند و موفقی داریم اما شاید بستر عمومی جامعه ما هنوز این اعتماد را ندارد. شاید کرونا روی این ماجرا کمی تاثیر مثبت گذاشت ولی در مجموع علم ما اجتماعی نشده یا درواقع تحقیقات علمی‌مان نسبت خوبی با جامعه پیدا نکرده است؛ حتی در مواردی مثل نانوتکنولوژی که جزء پنج کشور اول در تولید علم هستیم اگر کف خیابان یا حتی از بچه‌های تحصیلکرده سوالی بپرسیم، شاید خیلی امید ندارد درباره آن صحبت نمی‌کنند یا از آن اطلاعی ندارند. علت این ماجرا چیست؟ چرا ما با وجود این موفقیت‌ها که بعضی‌هایش در سطح جهان هم چشمگیر و قابل توجه است در بستر داخلی خودمان نتوانستیم فضا را ایجاد کنیم یا حداقل این تصویر را به قول شما به صورت درست بسازیم؟

به نظر من دو علت اساسی دارد. علت اصلی انتظاری است که به‌نوعی ارکان قدرت در آن موضوع از آنچه در رسانه گفته می‌شود، دارند. در فضای ترویج علم شما تصویر عمومی از توسعه نانو را چه می‌بینید؟ مردم چیزی از نانو می‌شناسند که بو نمی‌گیرد، چون آن را دستفروش‌ها به مردم نشان داده‌اند و عینا آن را دیده‌اند یا مردم اسپری‌هایی که باعث می‌شوند شیشه بخار نکند را در کارواش دیده‌اند. دیدن و تجربه‌کردن مهم است. ما خیلی از موارد توسعه علمی و فناوری‌مان در دسترس عموم قرار نمی‌گیرد، یعنی آیا مثلا مردم درباره نانوداروها می‌دانند یا مردم در مجاورت آن قرار گرفته‌اند؟ به محض اینکه مردم در معاشرت با یک پدیده قرار بگیرند متوجه آن می‌شوند، چون تجربه می‌کنند و به آنها گفته می‌شود این داروی مصرفی شما از طریق نانوداروها دارد آن را به موقعیت مورد نظر می‌رساند. فکر نمی‌کنم که کسی این را فراموش کند. ما این را نمی‌بینیم و مساله سر این است که ستاد توسعه نانو بخشی از کارش و سهم اجتماعی که دارد این است که بیاید درباره این توسعه‌یافتگی به زبان عمومی صحبت کند.

تصور عمومی این است که دو تا صندلی بگذاریم و یک ویدئووال هم پشت سر ما باشد و تصاویر خوبی هم نشان دهد و یک کارشناس محترم که از نانو اطلاع داشته باشد حضور پیدا کند. به نظر می‌آید تصور ما از انتشار علم یا عمومی‌کردن علم هم دچار ساده‌انگاری شده است.

من علت اول را به شما گفتم که شاید علت را بتوان خود نهادهای متولی آن موضوع علمی قلمداد کرد که یا درباره آن صحبت نمی‌کنند یا بلد نیستند درباره آن صحبت کنند یا ضرورتی نمی‌بینند درباره آن صحبت کنند. دیدگاه رایجی هست که سری که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم! و این برای توسعه مهلک است چون ما باید برای تبیین یک موضوع نور را در بهترین حالت ممکن روی آن بتابانیم که در بهترین شکل ممکن بتوانیم آن را ببینیم. علت دوم یا حلقه دومی که دچار اشکال است رسانه‌گرهایی هستند که کارآزموده برای بیان مفاهیم علمی نیستند. ما چقدر تجربه مستندسازی علمی در رادیو یا تلویزیون‌مان داریم؟ تلویزیون خاستگاه مستند است. چه میزان مستندهای تلویزیونی که ساخته می‌شوند مرتبط با موضوعات علمی هستند؟ من به شما می‌گویم که قابل اعتنا است و کم هم نیست. دست‌کم ستادهای مرتبط با این موارد پول می‌دهند و برنامه‌های تلویزیونی که به آنها اختصاص می‌یابد و تصویر می‌سازند اما انتظار نابجایی که از حلقه اول وجود دارد این است که کم گفتید، مدیرمان را نشان دهید، رئیس پژوهشگاه را نشان دهید، به جای اینکه بگویند شما دانشگر را نشان دهید که چطور این فرآیند را ایجاد می‌کند. مردم باید فرآیند را ببینند، نه رئیس را. مشکل ما این است که بیان‌کننده تصویر قدرت آدم‌هایی هستند که مدیرکل هستند. ما به مدیرکل برای نمایش توسعه علمی نیاز نداریم، ما به دانشگری نیاز داریم که صادقانه و بدون تکلف و بدون اغراق کارش را نشان دهد و این آنجایی است که ما دچار مشکل می‌شویم، چون پول‌دهنده به تلویزیون فلان ستاد فناورانه است و انتظار دارد که فیلم تبلیغاتی برایش ساخته شود. تلویزیون مستند را می‌سازد و مستند هم به بیان غلوآمیز و بینایی که از ادبیات عموم مردم و تصویر فرآیند تبدیل می‌شود. فرمولش این است که یک ساختمان بزرگ نشان داده شود، پرچم ایران که در حال اهتزاز است که اینها همه خیلی چیزهای خوبی هستند و بعد یک مدیرکلی که پشت میزش با کت‌وشلوار نشسته و دارند صحبت می‌کنند و پرچم آن سازمان هم که پشت سرشان هست؛ مثلا ستاد توسعه فلان. مردم این را می‌بینند و هیچ چیز نمی‌گویند، یعنی اثری روی مردم ندارد چون فرآیند را نمی‌بینند. اگر در مستندی نشان داده شود که مثلا چطور فناوری فضایی به کشاورزی کمک کرده که طی دوره یک یا دوساله نوع کشتش را عوض کند، تصاویر ماهواره‌ای و سنجش از دور کمک کرده که بداند کجا آفت ایجاد شده و بیاید آنجا، این نیاز به برداشتی دراماتیک دارد. برداشت دراماتیک این است که کشاورز در مواجهه با آفت زندگی مزرعه‌اش را از متخصص کمک می‌گیرد و متخصص هم با تصاویری می‌دهد و پیوسته در حال دنبال‌کردن اشکالات هستند، اشکالات را پیدا کرده و آن را حل می‌کنند. این درام و قصه است و نیاز به کارگردانی و سناریو و ساخت درام دارد، برای اینکه شما دارید حقیقت را نشان می‌دهید. شما مستندسازی می‌کنید. از دل آن مخاطبی که آن را نگاه می‌کند، نه تنها با این کشاورزی که دچار این حادثه شده همدل می‌شود، بلکه در قدم بعدی می‌بینید چطور گروه علمی به آن فرد کمک می‌کنند و داده و دیتا می‌دهند و فرد متوجه راه‌حل می‌شود. به همین راحتی شما نشان دادید که داده‌کاوی از طریق ماهواره و سنجش از دور چقدر می‌تواند تحول‌آفرین باشد. اینکه یک مدیرکل بنشیند صحبت کند راحت‌ترین کار است و آن مدیر راضی‌ترین فرد چون پول داده تا فیلمی راجع به توسعه فناوری فلان ساخته شود اما آیا اثربخشی اجتماعی هم دارد؟ این جایی است که مروجان علم می‌توانند نقش داشته باشند. اگر کشاورزی دارد مدرن می‌شود که امیدوارم بشود و امیدوارم اینقدر که صحبت از استارت‌آپ می‌شود، استارت‌آپ‌هایی باشند که با توجه به تنش آبی ایران بتوانند راه‌حلی را برای کشاورزی ایران و تغییر آن بدهند که کمابیش بودند و این نیست که نبوده اما مثلا یکی از همین‌ها که آمده شیوه کشت زعفران را در خراسان تغییر داده و فیلم مستندی هم از آن ساخته شده؛ این فیلم مستند بهترین شاهد عینی از این است که چطور علم و فناوری شیوه کشاورزی پرتنش آبی برای زعفران را تغییر داده و الگوی کشاورزی را در منطقه قائنات عوض کرده است. این را من باور می‌کنم، پس می‌بینید که شدنی است. مثل هر کار دیگری سخت است و آدم خاص خودش را می‌خواهد.

نمایش پیشرفت علمی سناریو و طراحی به خصوصی می‌خواهد. با کارهای ابتدایی دم‌دستی نمی‌شود آن خودباوری را ایجاد و به‌عنوان یک ارزش معرفی کرد و حتی این اعتبار را به فضای علمی ببخشید که جامعه هم نگاهش به فضای علمی مثبت‌تر و اعتمادش بیشتر شود.

دقیقا. اگر سراغ ماجرای پاندمی کرونا برویم همه سیاستگذار جامعه درمانی کشور هستند؛ اعم از پزشکی و کادر درمان اما درباره گروهی که واکسن‌سازی انجام می‌دادند ما اطلاعات زیادی نداریم، یعنی اتفاقا باید بتوانیم درباره آن سوال کنیم که چرا نتایج کارآزمایی بالینی منتشر نشد؟ چرا مجامع جهانی نمی‌بینند؟ مگر چه چیز محرمانه‌ای در آن وجود دارد؟

فرآیند پیچیده تولید واکسن در کشور اتفاق افتاده. چقدر ما برای آگاهی‌رسانی عمومی، تصویری واقعی، تازه و صادقانه از تولید واکسن‌مان نشان دادیم؟ همیشه یک مدیرکل مصاحبه کرده و تعدادی میکروفن جلویش بوده؛ درنتیجه عموم مردم نمی‌بینند که در لابراتورها دارد چه اتفاقی می‌افتد.

بخشی از این کم‌توفیقی در حوزه ترویج علم به بی‌میلی اساتید و پژوهشگران نسبت به حضور در فضای رسانه برمی‌گردد. بخشی از آنها به خاطر شناخت ناکافی از رسانه یا نگرانی از برداشت‌های مختلفی که ترسیم می‌شود، تمایلی به حضور در رسانه ندارد.

من فکر می‌کنم دو دلیل دارد؛ یکی اینکه برای جامعه علمی منافعی ندارد. اگر مثل همه جای دنیا یا اغلب جاهای دنیا یا اصلا کشورهای توسعه‌یافته در رتبه‌بندی چهره‌های آکادمیک میزان سهم عمومی‌سازی علم و ارتباطات علم به‌عنوان یک امتیاز قرار داده شود، آن آقا یا خانم دانشگر می‌فهمد که باید با مردم صحبت کند.

حالا که بحث شاخص‌های ارتقا گرم است شاید این موضوع به عنوان یکی از مولفه‌های پیشنهادی قابل طرح باشد.

این می‌تواند یکی از نقاط عطف باشد. سوال اصلی این است که آیا یک استاد دانشگاه باید خلاصه شود در فضای دانشگاهی خودش و فقط به‌عنوان یک معلم باشد یا می‌تواند به یک چهره اجتماعی هم تبدیل شود و سهمی هم در آگاهی‌بخشی عمومی نسبت به حوزه کاری خودش داشته باشد. این اولین نکته است. دومین نکته این است که باید حاشیه امن برای استاد وجود داشته باشد که اگر احیانا راجع به موضوعی اظهارنظر کرد، در فضای شغلی خودش دچار اشکال نشود؛ مثلا اگر یک دانشگر یا پزشکی درباره طب سنتی حرف بزند، یک دفعه چنان گاردی نسبت به او گرفته می‌شود که بگوید چه اشتباهی بود این کار را کردم. یا مثلا فرض کنید از این دیگر غیرامنیتی‌تر نیست که رئیس انجمن نجوم ایران پروژه رصدخانه ملی ایران درباره مساله‌ای که برای آینه آنجا بود یک اظهارنظری کرد و بعد دچار مشکل شد، بنابراین دیگر میلی برای مصاحبه ندارد. حالا این مساله اصلا هیچ حاشیه امنیتی هم نداشته اما یک جای قدرتمندی آمده و به این فرد یک ایرادی گرفته و در موقعیت شغلی‌اش دچار مساله شده. وقتی حاشیه امن برای استاد دانشگاه یا دانشگر گذاشته شود او دیگر از حرف‌زدن نمی‌ترسد. درنتیجه ما به دو مولفه نیاز داریم؛ یکی حاشیه امن برای بیان نظرات برای چهره‌های آکادمیک و دیگری زاویه‌ای که به‌نوعی امتیازی را قائل شوند برای چهره‌های آکادمیکی تا با مردم در موضوع تخصصی خودشان صحبت کنند. اینها می‌تواند وضعیت را دگرگون کند، یعنی شما فرض کنید کلوپ‌های علمی در گوشه و کنار کشور شکل می‌گیرند و روزهای درهای باز دانشگاه را شاهد خواهیم بود. برای امروز فضای آکادمیک کشور تصویر نگران‌کننده‌ای پیش روی من هست؛ وقتی که با شما به دانشگاه صنعتی شریف رفته بودیم، دیدم که جلوی آن دروازه بزرگ میله‌های قطوری بالا آمده که از زمین بالا و پایین می‌رود. من فکر نمی‌کنم که دانشگاه باید این شکلی باشد. وقتی که در و دیوار دانشگاه پر از میله می‌شود، یعنی ارتباطش با مردم هم قطع می‌شود. من متوجه نمی‌شوم که چرا افراد برای ورود و تردد در داخل دانشگاه باید کارت نشان دهند. من می‌فهمم که در جایی مثل کتابخانه ملی حتما باید عضو باشید که بتوانید بروید چون یک ظرفیتی دارد اما در مورد فضای دانشگاهی خیلی متوجه این مساله نمی‌شوم. شاید یک دانش‌آموز بخواهد فضای دانشگاه را قبل از کنکور تجربه کند. راه‌حل او چیست؟ تنها امید من به این روزهای درهای باز دانشگاه‌هاست که یک رویداد است. کمابیش دانشگاه تهران را دیدم یک بار که چنین اتفاقی را برگزار کرد. روز درهای باز می‌تواند ایجادکننده پیوند بین مردم و دانشگاه و جامعه علمی باشد. ترجیحم این است که به دانشگاه بگوییم اجتماع علمی. اگر دانشگاه را یک اجتماع علمی بدانیم روز درهای باز دانشگاه می‌تواند به ارتباط مردم با دانشگران و دانشمندان و متخصصان کمک کند و این قدم مهمی در ترویج علم است.

شما بیش از دو دهه است که در حوزه ترویج علم فعالیت می‌کنید. تجربیات مختلفی هم دارید؛ از برنامه‌سازی تا تاسیس جایزه در این حوزه. بزرگ‌ترین مساله ترویج علم در ایران چیست؟

مساله اصلی ترویج علم در ایران نیروی متخصص در این موضوع است. تا اطلاع ثانوی هم این موضوع وجود دارد.

همکاران ما در رسانه‌ها؟

رسانه بخشی از بازوی ترویج علم است. یک بازوی جدی ترویج علم خود متخصصان و دانشگران هستند که لازم است بیایند و چنین سهم و نقشی را مثل همه جای دنیا بپذیرند. این یک بخش مهم از توسعه علمی یک کشور می‌تواند باشد. این سهم‌گیری افراد به تدریج منجر به تجربه‌اندوزی افراد می‌شود. ما افراد باتجربه در ترویج علم کم داریم. به هر حال باید بپذیریم فضای ترویج علم در ایران فضایی نوپاست، مثل همه پیکره علمی ایران. پیکره علمی ایران درست است که یک بخش پرقدمت دارد اما جایی که علم مدرن به میدان می‌آید، نیازمند ابزار و ادوات علمی و فناورانه دقیق و امکان فراهم شدن تداوم انجام مطالعات علمی برای متخصصان است. ما از این دوره به بعد در ایران با آدم‌هایی مواجه هستیم که جسته‌گریخته کارهای کوچک در عمومی‌سازی علم انجام می‌دهند. یک سمت هولناک در مساله ترویج علم ایران مساله تعطیلی رسانه‌هایی است که به موضوعات علمی می‌پرداختند؛ به‌طور مثال برای من عجیب است که یک جایی مثل شبکه ۴ تلویزیون که هویت علمی دارد و جان‌مایه علمی و اعتبار علمی‌اش برای عموم مردم قابل اعتنا بود، در دوران پاندمی کرونا کمترین سهم رسانه‌ای را در آگاهی‌بخشی نسبت به فرآیندهای علمی برای پیشگیری، مواجهه و مقابله با کرونا داشت. در حال حاضر تعداد برنامه‌های علمی تلویزیون را بشمارید.

ادامه در صفحه ۵

ادامه از صفحه ۴

برنامه خاصی به‌عنوان برند در ذهن مردم نیست.

برنامه‌هایی بودند که الان دیگر نیستند، برنامه‌هایی که می‌توانستند برای مردم آگاهی‌بخشی داشته باشند. این سوال را باید از مدیران رسانه‌ای مثلا از گروه مجلات همشهری پرسید که مجله دانستنی‌ها که پرمخاطب‌ترین مجله گروه همشهری بود، چه شد؟ تعطیل شد. مجله دانشمند صرفا به یک بولتن داخلی توسعه علم و فناوری در کشور تبدیل شد که به جای اینکه به دست یک دانش‌آموز برسد، در گیشه دارد خاک می‌خورد چون آن رسانه‌گری درست در آن اتفاق نمی‌افتد. شاید هم آن آدم‌هایی که آن زبان را بلدند دیگر در آنجا نیستند. مدتی پیش شنیدیم که آدم‌های سرویس علمی روزنامه جام جم رفتند و تعطیل شد. چطور مردم قرار است در مجاورت با علم قرار گیرند؟ بخشی از آن مربوط به بازوی رسانه‌ای است که می‌توانند از توسعه‌یافتگی علمی و آخرین دستاوردهایی که در دنیا وجود دارد، مطلع شوند. مساله اصلی این است که در نبود و خلأ رسانه داخلی مردم از پیشرفت‌های علمی جهان بی‌اطلاع نمی‌مانند بلکه از پیشرفت‌های علمی جهان بااطلاع می‌مانند. ایران کم‌رنگ می‌شود وگرنه مردم می‌دانند که مثلا ایلان ماسک دیروز دوباره یک تعداد ماهواره در شبکه استارلینک فرستاد یا می‌دانند که فضاپیمای وویجر دارد سیگنال می‌فرستد، چون دوباره به‌روزرسانی شده و در فاصله دوردست‌های منظومه شمسی قرار گرفته است. مردم اینها را می‌دانند اما درباره ایران نمی‌دانند. نبود رسانه‌های علمی داخلی و رسانه‌هایی که بخشی از بازوی ترویج علم در ایران هستند منجر به این خواهد شد که رسانه‌گری علم در ایران کم‌کم ضعیف و نحیف شده و از بین برود. ما در آستانه انقراض ژورنالیسم علم در ایران هستیم. همه کسانی که زمانی کار می‌کردند، به غیر از مواردی خاص همه به مدیران روابط عمومی شرکت‌های مختلف تبدیل شده‌اند. من پرشمار می‌توانم مثال بزنم. طی دو دهه گذشته کسانی بودند که به آدم‌های موثری تبدیل شده بودند اما حالا مجبورند در فضای روابط عمومی شرکت‌های مختلف مانند شرکت‌های فناورانه، استارتاپی و... کار کنند چون رسانه‌شان را دیگر ندارند. این به نظر من نقطه نگران‌کننده برای ترویج علم امروز ایران است.

«کاپیتان من» شروع قالب جدیدی برای ترویج علم است. اتفاق جدیدی در حوزه سینما و با مدیوم متفاوت است توسط کسی که مدل‌ها، قالب‌ها و مدیوم‌های دیگر را تجربه کرده. چرا این اتفاق برای بقیه نمی‌افتد؟ چطور این انگیزه برای شما فراهم شد که به سراغ سینما بروید. سوالم دو بخش دارد. یکی اینکه چرا روزنامه‌نگاران علم ترجیح می‌دهند به حوزه روابط عمومی ورود پیدا کنند و این ریسک را نمی‌کنند که در فضای جدیدتری پادکست یا سینما یا مدیوم‌های دیگری کارهای خودشان را ادامه دهند؟ دوم اینکه چه می‌شود صفاریان‌پور با آن تجربه می‌آید وارد حوزه مستند سینمایی می‌شود و تجربه جدیدی را در این فضا به ثبت می‌رساند؟

تنها چیزی که می‌توانم بگویم بخش جدی آن تصادف بوده، یعنی حادثه رخ داده تا من بتوانم این کار را انجام دهم. طبیعتا من می‌بینم که فضای کارم در تلویزیون محدود شده و نمی‌توانم کارم را انجام دهم و به‌هرحال من یک آدم آماده به کار هستم. این همزمان شد با ایده‌هایی که در ستاد علوم و فناوری‌های شناختی مطرح می‌شد که یک سری کارهایی بکنیم برای آگاهی‌بخشی عمومی در علوم شناختی که موثر باشد؛ از زمان من یادم هست که دو واژه تازه به ادبیات ما در رسانه‌های علمی اضافه شده بود؛ یکی اینترنت اشیا بود و یکی هم علوم شناختی. هر دو واژه برای ما جدید بودند. اینترنت اشیا راهش را در دنیا ادامه داد اما در ایران هنوز شما صدایی از آن نمی‌شنوید. من با این دو همزمان آشنا شدم. ستاد علوم شناختی دنبال این بود که آگاهی‌بخشی را هم انجام دهد. همزمان داشت توسعه علمی را می‌داد و پژوهشگر تربیت می‌کرد. پژوهشگاه و آزمایشگاه هم می‌ساخت، یعنی به‌عنوان متولی و سیاستگذار کمک و سعی می‌کرد توسعه ایجاد کند. گوشه نگاهی هم به ترویج علم داشت. ستاد علوم و فناوری شناختی هر سال هفته آگاهی از مغز را برگزار می‌کند. این یک رویداد ترویج علم است. درست است که از اول شاید چیز شکل‌یافته‌ای نیست اما به تدریج تکامل می‌یابد. همزمان یک موزه راجع به مغز ساختند و در عین حال این ایده بود که پادکست و مستندهای تلویزیونی کوچک و مسابقه تلویزیونی ساخته شود. این ایده که فیلم مستندی ساخته شود هم آنجا مطرح شد. طبیعتا من خیلی مشتاق بودم که این اتفاق رخ دهد و کمک گرفتم و این اتفاق با ارتباط با بهرام رادان همزمان شد که یک ایده دیگری را مطرح کرده بود و من این ایده را مطرح کردم که چرا این را یک فیلم سینمایی مستند علمی نکنیم؟

فکر می‌کردید روزی از تلویزیون به سینما بروید؟

من دنبال سینمای علمی-تخیلی بودم. من و فواد، برادرم سودای ساخت اولین فیلم علمی-تخیلی را در سینمای ایران را داشتیم و داریم. من اگر قرار بود انتخاب کنم، و پیش‌فرض ذهنی و تصویری که از پیش روی خودم داشتم، ساخت فیلم علمی-تخیلی بود. البته فیلم مستند سینمایی ساخته شد. نه، چون من مدام درباره صنعت سینما صحبت می‌کنم که مثل تلویزیون نیست که پولی از یک جایی بیاید و شما یک کاری را انجام دهید و پخش شود. هیچ‌کس نمی‌شمرد چه تعداد بیننده داشتید یا نداشتید، فقط شاید عده‌ای درباره‌اش صحبت کنند. صنعت سینما نیازمند این است که شما بودجه درستی فراهم کرده و فیلمی را بسازید و این فیلم به داخل سینما برود و آدم‌ها بیایند تک‌تک بلیت بخرند و واردشدن به چنین ابعادی برای من که یک عمر در تلویزیون کار کردم که از پول سازی و پخش کردیم و همیشه به مخاطب توجه کردیم تا مخاطب‌مان زیاد باشد، مهم بوده اما شاید توجه سیاستگذاری‌مان نبوده. سیاستگذار شاید بین من و یک آدم دیگر تمایزی قائل نشود و بگوید تو کم بینی کنی، کس دیگری کار می‌کند و این را اتفاقا راحت هم می‌بینند و آدم‌ها هم گذرند. درواقع می‌گوید همان اسم برنامه و همان موضوع برنامه باشد؛ تو هم که نباشی، کس دیگری هست؛ سریع هم کس دیگر می‌آید و اصلا هم به این کار ندارند که اثربخشی دارد یا نه! وقتی شما به سینما فکر می‌کنید، بدون تعارف من خیلی به دلم می‌ترسیدم و هنوز می‌ترسم، چون شما مواجه هستید با آدم‌هایی که ممکن است به سینما نیایند، مخصوصا بعد از پاندمی کرونا که این ترس دوچندان بود، چون مردم عادت سینمارفتن‌شان کم شده و از سبد زندگی‌شان رخت بربسته. وی‌اودی‌ها توسعه یافته‌اند و مردم عادت کرده‌اند به اینکه در خانه با خانواده فیلم ببینند. از همه مهم‌تر آمدن به سینما، خریدن یک بلیت ۴۰ تا ۶۰ هزار تومانی است. اما باید برنامه‌تان را خالی کنید، ترافیک را در نظر بگیرید و با آن سانس سینما خودتان را تنظیم کنید؛ اگر ماشین نداشته باشید، باید تاکسی اینترنتی بگیرید. یک عدد ذرت بوداده ۶۰ هزار تومان است و از پول بلیت سینما گاهی بیشتر است. اگر بخواهید یک آب معدنی و یک ذرت بگیرید، بنابراین هم دردسر اقتصادی دارد و هم مسائل دیگر. اینها را حساب می‌کنم، چون تک‌تک بلیت‌هایی که تهیه شده برای من ارزش بسیار زیادی دارند. من واقعا دست‌بوس همه کسانی هستم که آمدند فیلم را تماشا کردند. من قبول دارم که کالای پرمحتوای خوش‌فرم جذابی من و دوستانم ساخته‌ایم و من هم می‌دانم که آدم‌هایی که آن را دیده‌اند از آن بدشان نیامده و چه‌بسا برخی چندین بار آن را دیده‌اند. ما محصول باکیفیت داشتیم و من قدردان هستم از کسانی که بلیت خریدند و به سینما آمدند و فیلم را تماشا کردند. به همین دلیل است که من می‌گویم فکر نمی‌کردم سینما با فیلم مستند علمی رونقی داشته باشد اما الان مواجه هستیم با این خبر که فیلم مستند «کاپیتان من» شد فیلم پرمخاطب گروه هنر و تجربه طی چهار سال گذشته. این برای سینمای مستند خیلی خبر خوبی است. چون این سینمای مستند خیلی نحیفی است و من خیلی خوشحالم. من خیلی الان دارم تلاش می‌کنم که آموزش و پرورش این فیلم را به مدارس توصیه کند که بچه‌ها بروند آن را ببینند. الان یک فیلم انیمیشن به نام «بچه زرنگ» با نهایت تبلیغات از تلویزیون، رادیو و رسانه‌های مختلف در حال اکران و پخش و در دسترس است. من همه عمرم و همه دوران مدرسه رفتنم وقتی می‌دیدم ما را به سینما می‌برند که البته کمتر از ۱۰ بار از طرف مدرسه به سینما رفتیم، یادم نمی‌آید هیچ وقت یک فیلم مستند علمی به ما نشان داده باشند یا فیلم‌های متناسب با سن ما را. بعضی وقت‌ها در یک مقطع در دبیرستان وقتی جشنواره رشد بود، بلیت می‌دادند که بچه‌ها بروند در جشنواره رشد فیلم ببینند و من می‌رفتم اما اینکه برویم سینما با بچه‌های مدرسه یک فیلمی را ببینیم که مرتبط با کتاب علوم و زیست‌مان است، هیچ موقع این شانس را هیچ دانش‌آموزی نداشته و من امیدوارم آموزش و پرورش به این فکر کند که این تولید داخلی حمایت شود و در معرض دید دانش‌آموزان قرار گیرد.

کاپیتان من در فضای دانشگاه هم کم دیده شده است

ما این را شروع کردیم و من حتی وزیر علوم را دیدم و شخصا از ایشان دعوت کردم که گفتند می‌آیند و فیلم را ببینند اما تا به حال نیامده‌اند. همین‌طور خیلی خوش‌بین بودم که معاون علمی رئیس‌جمهور بیایند و فیلم را ببینند اما ایشان هم نیامده‌اند. از همین جا شروع می‌شود، یعنی این اشتیاق به اینکه ترویج علم اتفاق بیفتد، از وزیر آموزش و پرورش و وزیر علوم و معاون علمی ریاست جمهوری و رئیس‌جمهور باید رخ دهد. من امیدوارم که متوجه و مطلع بشوند از اینکه چنین چیزی وجود دارد. می‌دانم که این افراد مطلع هستند. کافی است که خود متولیان مدیریت توسعه علمی کشور، ترویج علم را جدی بگیرند. آن موقع می‌بینید که این ماشین خودبه‌خود شروع به پیش رفتن می‌کند و زاینده است.

یعنی ما در سطح مدیران کلان هم چالش داریم؟

من مطمئنم که این چالش وجود دارد و اهمیت عمومی‌سازی علم در جامعه باید در راس هرم مدیریت توسعه علمی کشور اتفاق بیفتد، یعنی در وزارتخانه‌ها. می‌دانم که وزیر آموزش‌وپرورش هزاران دغدغه دارد و مساله جدی کمبود معلم دغدغه جدی وزیر آموزش‌وپرورش است اما عمر من آنقدر در موضوع ترویج علم بوده که آدم‌هایی را ببینم که الان در یک رشته علمی متخصص هستند و به من گفته‌اند که با فلان برنامه تلویزیونی یا فلان علمی انجام‌شده علاقه‌مند به این مسیر علمی بودم. این همان هدف اولیه من بوده. برخی با دیدن یک برنامه تلویزیونی، علاقه‌مند به نجوم شدند. من خیلی خوش‌بین هستم به اینکه تعداد قابل توجهی از دانش‌آموزان ایرانی که ممکن است به سینما بروند و تصادفی فیلم کاپیتان من را ببینند، مسیر زندگی‌شان به سمت علم رود. یکی از کارکردهای جدی ترویج علم این است که نیروی انسانی برای علوم پایه ایجاد کند. علوم پایه به‌طور معمول خیلی پرطرفدار نیست و یکی از چالش‌های جدی توسعه علمی کشور این است که ما در علوم پایه خیلی رشد نکردیم و داریم کم‌کم متوقف هم می‌شویم، چون دارد تعداد آدم‌هایی که دل‌مشغولی آنها این باشد که در یک رشته فیزیک یا شیمی تحصیل کنند و در آن حوزه پژوهش کنند، کم می‌شود. آمار صندلی‌های خالی علوم پایه خبر از این می‌دهد که ما باید نسبت به آینده علوم پایه فکر کنیم و تصمیم عاجل بگیریم. من امیدوارم این اتفاق بیفتد و بتواند کمک کند نیروی علاقه‌مند به عرصه توسعه علمی کشور به وجود بیاید. این خلأ نیروی انسانی یک خلأ جدی است که امیدواریم دچار بحران در این مورد نشویم.

برای کسی که تجربه سینمایی نداشته، کارکردن با یک چهره مطرح سینما که طبیعتا رزومه‌اش برایش خیلی مهم است که لکه‌دار نشود و البته در حوزه‌ای جدیدی مثل علوم شناختی که خودتان هم خیلی مطالعه خاصی پیش از این پروژه نداشتید، ترسناک نبود؟

نمی‌توانم بگویم ترسیدم. ممکن است ترسناک باشد اما من نترسیدم. خیلی متوجه نشدم که چه اتفاقی دارد می‌افتد. من سعی کردم به سه موضوع وفادار باشم؛ یکی در این مستند به علم وفادار باشم. دوم به سفارش اولیه‌ای که از ستاد علوم شناختی داده شد وفادار باشم. سوم به بهرام رادان به‌عنوان کسی که این ریسک را کرده که در یک فیلم مستند علمی حضور داشته باشد و با کسی کار کند که درست است سابقه تلویزیونی قابل اعتنایی ممکن است داشته باشد، اما تجربه سینمایی ندارد، وفادار باشم. بنابراین من سعی کردم به اعتماد بهرام رادان وفادار باشم که خدشه‌ای به آن وارد نشود؛ چه‌بسا خیلی جاها سعی کردم نسبت به آنچه او به آن نگاه می‌کند، انعطاف داشته باشم، حتی در مقطعی یکی از علت‌هایی که فیلم طولانی شد این بود که یک جایی از فرآیند فیلمبرداری که پیش رفت، بهرام رادان به من گفت این خیلی جذاب نیست و چرا آدم باید بلیت بخرد این را ببیند؟ و من هم سعی کردم نسبت به این نگرانی بهرام رادان نگران بشوم. به او گفتم چه کار باید کرد؟ گفت به نظرم یک چیزهایی کم دارد. دوباره فکر کردیم و دوباره فیلمنامه را نوشتیم و دوباره چیزهای جدیدی را فیلمبرداری کردیم. فیلمنامه اولیه را به راحتی در نیمه فیلم کنار گذاشتیم اما باید بگویم که بخش‌های زیادی از آنچه گرفته بودیم، استفاده کردیم و بخش‌های کمی را کنار گذاشتیم و بخش‌هایی که هنوز نگرفته بودیم را صرف‌نظر کردیم. من سعی کردم این وفاداری نسبت به سفارش‌دهنده و علم و بهرام رادان وجود داشته باشد. بهرام رادان را نه به‌عنوان یک سوپراستار که به نمایندگی از عموم مردمی که به سینما می‌روند، در نظر می‌گیرم؛ می‌دانستم وفادار بودن به اعتبار بهرام رادان کمک می‌کند به اینکه من به مخاطب و تماشاگر سینما وفادار باشم که بسیار برای من مهم بود، یعنی اینکه آقای رادان از این فرآیند که دنبال می‌کنیم، راضی باشد، یک نوعی وفاداری به مخاطب هم بود. سخت‌ترین بخش این بود که شما به علم وفادار باشید. من خیلی راحت می‌توانستم سفارش‌دهنده را با نشان‌دادن مراکز پژوهشی راضی کنم، ولی درعین‌حال سفارش‌دهنده هم میلی به اینکه غلوآمیز صحبت شود، نداشت. من اینجا باید از دکتر کمال خرازی یاد کنم که رئیس وقت ستاد علوم و فناوری شناختی بودند و برخلاف باقی مقامات کشور خیلی میلی نداشتند که ما بخواهیم تصویری از تابلوها یا اتاق‌ها را نشان دهیم. ایشان معتقد بودند تصویر توسعه را نشان دادن لزوما نشان دادن روسای ستاد نیست. ما حتی گفت‌وگویمان با رئیس بعدی ستاد علوم شناختی که دکتر نیلی بودند را از فیلم حذف کردیم. این نگاهی که وجود داشت و این خوشدلی ستاد علوم شناختی باعث می‌شد بگویند شما وقتی تصویری از علم نشان دهید که متخصصان ایرانی درباره علوم شناختی صحبت می‌کنند، خوب است. ما بهترین متخصصان علوم شناختی و اعصاب را داریم که در فیلم تعدادی از آنها جلوی دوربین قرار می‌گیرند. متاسفانه یا خوشبختانه به دلیل اینکه تصویر یک ستاره پیش است، تصویر باقی ستاره‌ها کمتر دیده می‌شود. توجه کنید به متخصصان، پژوهشگران و دانشگرانی که جلوی فیلم به‌عنوان کارشناسان علمی هستند. آنها خیلی کوتاه، دقیق و واضح صحبت می‌کنند؛ گروه پژوهشی و نویسندگان فیلم خیلی کمک کردند بیان کارشناسان همسو باشد.

درباره روند نگارش فیلمنامه و پژوهش‌هایی که اتفاق افتاد، توضیح می‌دهید.

نگارش را من خودم انجام دادم و فیلمبرداری را پیش بردیم اما نیاز بود از یک جایی به بعد گفتار فیلم را بنویسیم.

در فیلمنامه اولیه پژوهشگران چقدر نقش‌آفرین بودند؟ چه تعداد پژوهشگر برای نوشتن آن کنار شما بودند؟

یک آدم اصلی که دکتر رضا پناهی بودند و به‌عنوان پژوهشگر اصلی و ناظر علمی کار می‌کردند و همه گروه متخصصانی که در ستاد علوم و فناوری شناختی به‌عنوان پژوهشگر داشتند کار می‌کردند، به ما کمک می‌کردند. من باید یاد کنم از ملاقات‌ها و جلساتی که با متخصصان مختلف داشتیم که برخی از آنها جلوی دوربین ما نبودند اما مثلا آقای دکتر آذرخش مکری در ذهنیت گروه فیلم‌ساز اثر زیادی داشتند تا بدانند به کجا باید نگاه کنند. مساله بغرنجی بود. مغز یک توده هزار و ۴۰۰ گرمی چربی است که کلی اتفاق در زندگی انسان و انسان‌ها و انسان با موجودات دیگر و طبیعت معطوف به آن است. در یک فیلم ۸۰ و ۹۰ دقیقه‌ای باید می‌فهمیدیم راجع به چه چیزی صحبت کنیم. به نظر می‌آمد زمان فیلم زیاد است اما وقتی نگارش اولیه فیلم اتفاق افتاد، دیدند که کلی حرف بیرون از دایره باقی مانده است و حالا شما باید ببینید چطور بین اینها تقدم و تاخر بدهید؛ مثلا حدود سه ساعتی جلوی من بود که من باید این را مدام کوتاه و نقاط عطفش را به هم متصل می‌کردم و نهایتا منجر می‌شد به آن خط سیر اصلی.

تعامل با پژوهشگران و اساتید که به آن اشاره کردید، برای نگارش فیلمنامه سخت نبود؟ وقتی درباره یک حوزه تخصصی مثل مغز صحبت می‌کنیم با ادبیات تخصصی مواجهیم که فهمش برای انسانی که تا آن موقع درباره این ماجرا مطالعه نکرده هم سخت هست. ترجمه این مباحث که در مستند به شکل قشنگی مشاهده می‌کنیم، به فهم بهتر عملکرد مغز کمک می‌کند. البته حتما کار چالشی و سختی بوده است.

شاید این آنجایی است که تخصص یا بهتر بگویم تجربه کمک می‌کند. تجربه این دو دهه فعالیت من در عمومی‌سازی علم اینجا به کمک ما آمد؛ اینکه اول باید می‌فهمیدیم چه باید بگوییم و مرحله بعد این بود که چطور بگوییم که تصویری باشد و خیلی از موضوعات را کنار زدیم، چون فقط بیان یک کارشناس بود که با یک دوربین صحبت می‌کند.

یعنی از حالت سینمایی خارج می‌شد؟

دقیقا. از آن شکل دراماتیک خارجش می‌کرد، بنابراین چالش اصلی ما این بود که چه چیزهایی را درباره مغز نگوییم. بعد بحث این بود که چگونه بگوییم. بعد شما باید توصیف را بسازید؛ توصیفاتی که هیچ موقع کامل نیستند، چون هیچ توصیفی درباره یک پدیده علمی که تصویری باشد، نمی‌تواند کامل باشد اما تا حدودی باید به ماجرا نزدیک باشد. من همیشه مثال اصلی‌ام این است که به نظر ساده می‌آید ما چطور یک خاطره را به یاد می‌آوریم. خاطره‌ای که اتفاق می‌افتد، ما این‌طور نشان می‌دهیم که یک بادکنک است که باد می‌شود و دوباره وقتی که قرار است به یاد آورده شود، باید در همان بادکنک دمیده شود و باد شود. میزان بادشدگی آن بادکنک نشان‌دهنده یادآوری است. اینکه شما به یادآوردن را تشبیه کنید به یک بادکنک، از دل ده‌ها توصیف دیگر بیرون می‌آید.

این توصیفات از دل یک کار گروهی بیرون آمد؟

شاید بیشتر نتیجه کار گروهی بود اما نتیجه گفت‌وگوهای من با دکتر رضا پناهی بود. از یک جایی به بعد مهرداد نعیمی به‌عنوان نویسنده اصلی فیلم به ما ملحق شد. یک جایی از این ماجرا بهرام رادان پیشنهاد کرد که خط سیر فیلم را ساده کنیم. از تولد تا مرگ هر اتفاقی می‌افتد را نشان دهیم. ما از تولد که می‌گذریم، دوره هزار روز اول است. بعد نوزادی را داریم، بعد یادگرفتن و به یادآوردن و شناختن است. مرحله بعد این است که ما زندگی اجتماعی را تجربه می‌کنیم. عاشق می‌شویم، ازدواج می‌کنیم، کم‌کم وارد میانسالی و پیری می‌شویم و حافظه‌مان را از دست می‌دهیم و کم‌کم به مرحله مرگ می‌رسیم. سوال اساسی پایانی فیلم این است که تکلیف حافظه ما پس از مرگ چه می‌شود؟ آیا قابل انتقال هست یا نه؟ اصلی‌ترین سوال این است که آیا قابل ذخیره‌سازی هست یا نه؟ در نتیجه روند را ساده کردیم. درواقع این ایده، ایده بهرام رادان بود که موضوع پیچیده را در ساده‌ترین شکل ممکن و طوری که هر مخاطبی با آن همذات‌پنداری کند، نشان دهیم. مرحله بعد این بود که مهرداد نعیمی آمد و شروع کرد همزمان به پژوهش‌کردن و همراه با پژوهشگر اصلی فیلم فکت‌های مختلف را چک کرد و به یک سری محتواهای متنوعی رسیدیم که جاهایی به این نتیجه رسیدیم که اصلا باید داستان را عوض کنیم و مثلا این تیکه جالب را وارد کنیم. یک تعداد آزمایشاتی که از بهرام رادان فیلمبرداری کرده بودیم، باید فکر می‌کردیم در دیزاین جدید فیلمنامه کجا قرار بگیرد. صحنه را باید برای آنها می‌ساختیم و اینچنین بود که در این فرآیند مهرداد نعیمی به‌عنوان نویسنده فیلم سهم داشت. هر کسی در جای خودش کمک کرد. بهرام رادان در ایجاد و تغییر خط سیر فیلم نقش داشت. دکتر رضا پناهی در اینکه ما چطور این مثال‌ها را عینی و شبیه‌سازی کنیم و توصیفات را چگونه بسازیم، خیلی به من کمک کرد و من هم سعی کردم جلوی آن روند خلاقیت را نگیرم و برای توضیح‌دادن هر موضوع علمی به هر شکلی دست بزنیم. سعی کردیم توصیفات مختلف را روی میز بچینیم و ببینیم کدام جالب‌تر است؛ مثلا مساله حافظه کاذب با قرار دادن ۱۰ کارت روی میز اتفاق می‌افتد. به نظر می‌آید خیلی ساده است اما واقعیت این است که برای رسیدن به این سادگی که در ذهن باقی بماند، باید کلی مثال پیچیده را کنار می‌گذاشتیم و این کاری بود که کاری جمعی بود. لحظه‌ای که ما به این می‌رسیدیم که این مثال خوب است برای بیان این ماجرا، ماکتش را می‌ساختیم و من خودم ماکتش را فیلمبرداری می‌کردم و خودم را درواقع آنجا قرار داده و نشانش می‌دادم تا ببینم آیا برایش قابل فهم هست یا نه و وقتی می‌دیدم که فرد متوجه شد، آن را به‌عنوان سکانس اصلی فیلم قرار می‌دادیم و در فیلم می‌گنجاندیم. این کار خیلی تجربی اما درعین‌حال مبتنی بر تجربه‌های مشترک اتفاق افتاد. تجربه شناخت بهرام رادان از مخاطبی که در سالن سینما قرار می‌گیرد و تجربه گروه‌های متخصص برای اینکه به ما بگویند چه چیزهایی مهم است که گفته شود یا نشود. من برای تبدیل این مفاهیم کار کردم.

گفته‌های اساتید و پژوهشگران در مستند، سنگین نبود و برای مخاطب عام- چه دانشگاهی باشد یا نباشد- قابل فهم است؛ فرم مناسبی هم دارد مثلا در تدوین آدم احساس نمی‌کند که وسطش قطع شده و به نظر می‌رسد دقیقا همان چیزی بوده که فرد می‌خواسته مطرح کند. چطور به چنین بسته مناسبی رسیدید که آن فرد ارائه دهد. چقدر خود اساتید و افرادی که آنجا بوده، موثر بودند و چقدر زحمت تیم نویسندگی بوده که چیزی را آماده کند که این میزان اطلاعات به مخاطب ارائه شود؟

اول بگویم که چطور این افراد را انتخاب می‌کردیم. این افراد طی فرآیند پژوهشی ما کسانی بودند که به‌نوعی ستاد علوم شناختی این امکان را برای ما ایجاد می‌کرد که من با آنها جلساتی را بگذارم. این جلسات ملاقات و دیدارها کمک می‌کرد به اینکه من و نویسنده فیلم دیتا به دست آوریم، بعد پژوهشگر فیلم داده‌های ما را جمع و جور کرده و ذهن من را کوک کند. من درعین‌حال همیشه حواسم به این بود که کدام یک بیان بهتری دارد و کدام یک متناسب‌تر با چه موضوعی صحبت می‌کند و کدام موضوع به‌نوعی برای آن آدم جذاب است که درباره‌اش صحبت کند. همه اینها را کنار هم گذاشتیم و نهایتا به حلقه‌ای از کارشناسان رسیدیم که می‌دانستیم اینها قرار است جلوی دوربین باشند.

درمجموع چند نفر شدند؟

آقای دکتر ندوشن، آقای دکتر نامی، آقای دکتر جغتایی، آقای دکتر پناهی، خانم دکتر مریم نوروزیان، آقای دکتر قزوینیان، خانم تارا رضاپور، آقای دکتر رضا دانشمند. حداقل حدود ۸ یا ۹ نفر هستند.

اولویت شما در ساخت چه بود؟ چون یک سفارشی از ستاد علوم شناختی است و می‌خواهید به سرانجام برسد و درعین‌حال تجربه‌ای جدید هم هست و ممکن است موفق هم نباشد. به این فکر می‌کردید که مثلا در هنر و تجربه به پرفروش‌ترین فیلم چند سال اخیر تبدیل شوید؟

پرفروش‌ترین بودن به معنای این نیست که هزینه‌های فیلم را تامین کرده و به مرحله سود رسیده است. در این فروش سینمایی هیچ سودی وجود ندارد؛ حتی هزینه‌های اولیه فیلم هم تامین نشده است. پرفروش برای ما اهمیت دارد به جهت اینکه پرمخاطب‌ترین را فراهم کرده، گروه سینمایی هنر و تجربه برای یک گروه سینمایی و فیلمسازانی که به‌نوعی می‌خواهند از سینمای بدنه جدا باشند یا اصلا خواسته یا ناخواسته جدا هستند، شانسی را ایجاد کرده که بتوانند از این بستر برای نمایش فیلم‌هایشان روی پرده استفاده کنند، بنابراین ما انتظار گیشه را اصلا نداشتیم، یعنی نه در زمان اکران که در بدو شروع ماجرا بهرام رادان پذیرفت که دستمزدی بابت این فیلم نگیرد و این را به‌عنوان یک دغدغه شخصی مطرح کرد و من هم همین‌طور، یعنی تصمیم مشترک ما بود که همه اعضای گروه دارند دستمزد می‌گیرند اما من و آقای رادان نگیریم؛ البته آقای دکتر پناهی، متخصص همراه فیلم هم دستمزدی نگرفتند. این دغدغه مشترک ما بود که این کار را انجام دهیم اما می‌دانستیم که در این کار سهمی داریم. ضمنا ما می‌دانستیم که قرار است چقدر سرمایه از طرف خودمان گذاشته شود، اما فکر کردیم این سرمایه که از جایی تامین نمی‌شود، بنابراین گشتیم پول‌هایی را از جاهایی جذب کردیم و حامیانی را یافتیم که بتوانیم فیلم و فیلمبرداری‌اش را به سرانجام برسانیم و مراحل پس‌تولید را انجام دهیم و انیمیشن و آهنگی بسازیم و سعی کنیم همه فرآیندها را طی کنیم و صداگذاری و تنظیم نور و رنگ‌های فیلم، تدوین و آهنگ‌سازی و اینها اتفاق بیفتند. با بودجه بسیار کم کار کردیم اما اگر غیر از این فکر می‌کردیم یا به گیشه فکر می‌کردیم اصلا این فیلم ساخته نمی‌شد. ایده ما این بود که فیلم بهترین کیفیت قابل نمایش روی پرده را داشته باشد؛ به این معنی که چیزی که به‌لحاظ تصویری کمتر از فیلم‌های سینمایی نباشد. اغلب به همین دلیل و به‌دلیل نحیف بودن سینمای مستند از دوربین مناسب یا دوربین سینمایی استفاده نمی‌کنند. همه تجهیزات ما سینمایی بود. فیلمبرداران و مدیران فیلمبرداری و صدابردار ما همه متخصصان سینمایی بودند و هستند؛ ابزار و ادوات ما هم همین‌طور. تنها جایی که خیلی برای آن فکر نکردیم، گیشه بود. ته دلمان خیلی خوشحال می‌شدیم اگر فیلم فروش داشته باشد اما اینکه برایش پیش‌بینی کنیم، تقریبا من می‌توانم بگویم که روز قبل از اکران با بهرام رادان صحبت می‌کردم، هر کدام تخمین‌هایمان را روی کاغذ نوشتیم که چقدر فروش دارد. می‌توانم بگویم که از تخمین آقای رادان خیلی فراتر بود و از تخمین من هم الان عبور کردیم و این خبر خوبی است.

در چند ماه؟

کمتر از سه ماه، حدود دو ماه و نیم.

اکران تا چه زمانی ادامه خواهد داشت؟

خیلی بستگی به این دارد که چه میزان مخاطب داشته باشد. اگر ایده هیجان‌انگیزی که شروع اکران مدارس اتفاق بیفتد که من نسبت به آن خوش‌بین هستم، فیلم می‌تواند ساعت‌های مرده سینما که ساعت‌های صبح است و برای مدارس می‌تواند ساعت مطلوب باشد را پر کند و ما وارد مرحله دوم اکران‌مان شویم که اکران دانش‌آموزی است؛ همزمان با اکران روی پرده در شرایط عادی هم ادامه دارد. گروه سینمایی هنر و تجربه تعداد سینماهای زیادی در دسترس ندارد و سینماها و سانس‌هایش هم محدود هستند و اگر این امکان ایجاد شود که ما بتوانیم مدارس را به‌نوعی در بر بگیریم، می‌تواند کمک کند به تعداد نمایش بیشتر برای گروه موردنظرتر و هدف که می‌توانند دانش‌آموزان باشند. این می‌تواند اکران را تا مدتی که علاقه‌مندان به سینما بروند، به‌نوعی تضمین کند که ادامه یابد. کار هنر و تجربه بستگی به این دارد که چقدر فیلم تماشاگر را با خودش همراه کند.

با بعضی از بینندگان فیلم که صحبت می‌کردم، انتظارشان این بود که سینمایی‌تر به ماجرا نگاه شود. گرچه محصول ارائه‌شده محصول واقعا باکیفیتی است. اما وقتی پسوند سینمایی کنار اسم فیلم قرار می‌گیرد، انتظار هم فراتر می‌رود. تصور شاید این است که از جلوه‌های ویژه بیشتر می‌شد استفاده کرد یا داستان درام بیشتری پیدا کند. شاید البته به آن روایت علمی ضربه می‌زد، یعنی روایت‌ها محصول ذهن فیلمنامه و کارگردان هستند و طبیعتا ممکن است از واقعیت خودشان کمی فاصله بگیرند. با اینکه من می‌دانم شما تمام تلاش‌تان را کردید که حتما به آن وجهه علمی کاملا متعهد باشید. این را می‌پذیرید یا فکر می‌کنید آنچه نیاز بوده، انجام شده است؟

اگر قرار باشد که راجع به اشکالات فیلم صحبت کنیم، من می‌توانم بیشتر از تمام مدتی که تا الان صحبت کردیم، برای شما صحبت کنم. واژه اشکال شاید نباید به کار برده شود. درواقع بهتر است بگویم کارهایی که می‌توانست باعث شود فیلم بهتر از آنچه هست، باشد. اینکه فیلم اشکال علمی نداشته باشد، همان‌طور که گفتم اولویت اول بود. اگر قرار باشد معامله کنم بین جذابیت و نداشتن اشکالات علمی، باید بگویم ما داشتیم درباره مفاهیم پایه علوم اعصاب و شناختی صحبت می‌کردیم و نمی‌شد در این موضوعات خطایی داشته باشیم، بنابراین بیشتر تمرکز من روی این بود که خطای علمی نداشته باشیم و به همین دلیل مدام کار را ارزیابی می‌کردیم. ممکن است اشتباه لغتی که درست بیان نشده باشد یا در متن بوده باشد، داشتیم اما مکررا ویراستاری علمی صورت می‌گرفت اما تا آنجا که می‌دانم، فعلا هیچ اشکال علمی به هیچ جای فیلم گرفته نشده است؛ البته یک علت آن این است که این مفاهیم، مفاهیم پایه هستند و ما مفاهیم عجیبی را نگفتیم یا تست‌های جدید را مطرح نکردیم.

متخصصانی که همکاری کرده بودند، از خروجی راضی بودند؟

همه بله و تابه‌حال کسی نبوده که بخواهد نقدی وارد کند که می‌توانست این نبود یا جور دیگری بود.

تاییدیه علمی افرادی که با شما همکاری کردند را به‌طور کامل داشتید؟

آن گروه بله، اما ما تایید بیش از آن گروه را نیاز داشتیم. تایید هم نیاز نداشتیم، درواقع دست‌کم می‌خواستیم ان‌قلتی درباره محتوای علمی آن نباشد و این برای ما یک مساله اساسی بود. درمورد وجهه سینمایی ص، سوال اصلی من از خودم این بود که این کار را با تجربه قبلی که دارم، مقایسه کنم، یعنی هرچه هست، نسخه‌های خارجی است و توسط بهترین شبکه‌های تلویزیونی و بهترین تولیدکنندگان مستندهای علمی است و من کارم را با خارجی‌هایی مثل نشنال جئوگرافی، بی‌بی‌سی، دیسکاوری و اینها باید مقایسه می‌کردم. در مقایسه با آنها حتما کلی مساله و اشکال وجود دارد که نتیجه فقدان تجربه من و جامعه علمی ایران است. یادمان باشد که در دنیا کلی متخصص هستند که بلدند چطور با مردم صحبت کنند و زبان عمومی بیان علمی را می‌دانند و ارتباط علم را با مردم تجربه کردند و من باید در ظرف ایران مقایسه‌اش کنم. من تمام امید و خوش‌بینی‌ام این است که کاپیتان من، دلیلی شود برای ایجاد شغل برای باقی مستندسازان؛ کسانی که تجربه مستندسازی در ژانرها و رشته‌های مختلف دارند و حالا فکر کردند که مستند علمی هم می‌توان ساخت. من خوش‌بینم که غیر از ستاد علوم و فناوری شناختی، سفارش‌دهنده ساخت فیلم مستند علمی به بهترین مستندسازان باشد؛ به کسانی که این تجربه را دارند و مستند ساخته‌اند که این ژانر تقویت شود. طبیعتا با اولین نمونه‌ای که اینقدر نزدیک به ما روی پرده سینما رفته، نمی‌توان گفت آینده این کار چطور شود، چون من خودم هم نمی‌دانم. به نظرم این آغاز دوران تازه‌ای است و من امیدوارم باقی مستندسازان شوق سرک‌کشیدن پیدا کنند و ما روی پرده سینما یا تلویزیون مستندهای اینچنینی بیشتری ببینیم.

اگر پیشنهاد تجربه‌ای مشابه به شما داده شود- با همه آنچه در این چند سال تجربه کردید- قبول می‌کنید؟

بدون شک. بدون تعارف بگویم که من دوست داشتم مستندی درباره فرآیند ساخت رصدخانه ملی ایران بسازم، چون نجوم علاقه اصلی من است اما متاسفانه چنین روحیه‌ای اصلا در فرآیند ساخت چنین پروژه ملی مهمی نبوده و متاسفانه این شانس از دست رفت. امیدوارم برای موقعیت‌های دیگر این شانس برای من و امثال من وجود داشته باشد. من هیچ‌وقت دنبال این نبودم که این اولین فیلم مستند علمی تاریخ سینمای ایران است. هیچ فضیلتی ندارد، چون خیلی از کارها در ایران انجام نشده و اولین بودن در این شرایط اهمیتی ندارد. خیلی خوشحال می‌شوم اگر در جریان گفت‌وگوی بعدی من با شما به شما بگویم که ما داریم پنجمین فیلم‌مان را تجربه می‌کنیم. این تمام هیجان و انگیزه را برای من ایجاد می‌کند و به آن افتخار می‌کنم. من برای اولین بودن هیچ امتیاز خاصی را برای خودم و دوستانم قائل نیستم و ممکن است دوستان من بگویند این همه سختی کشیدیم، چرا این را نادیده می‌گیرید؟ من زمانی افتخار می‌کنم که بتوانم بگویم ما سومین تجربه را هم انجام دادیم و دوستان مستندساز ما هم کارهای دیگری انجام دادند و بتوانیم جلسه نقد و مقایسه این کارها را داشته باشیم. ما تازه داریم قدم‌های اول را برمی‌داریم.

پادکستی به نام جهان شگفت‌انگیز مغز هم تولید کردید. مربوط به همین است؟

در همین پنج سال اخیر ساخته شده. اتفاقا بعضی از کسانی که پادکست‌ها را گوش کرده بودند، می‌گفتند این مستند همین بود که در پادکست‌ها گفتید. این پادکست دستمایه‌ای بود برای گفت‌وگوکردن با متخصصان؛ به‌نوعی آموزش پیوسته من برای دانستن بیشتر درباره جهان شگفت‌انگیز مغز بود.

با پادکست جلو رفتید؟

نه، پادکست جهان شگفت‌انگیز مغز یک پروژه جدا بود.

تصور می‌کردم تولید محتوای یکسانی بوده که خروجی‌های متفاوتی از آن شده است.

خیر، آغاز این پروژه با آقای اسماعیل میرفخرایی بود که گفت‌وگوکننده این مجموعه پادکست بودند. از آنجا که ایشان در سفر بودند و ایران نبودند، من به جای ایشان موقتا نشستم و خواستم جای پادکست خالی نماند و به هر شکلی بود بتوانیم این پادکست را پیش ببریم و خوشبختانه خیلی پرمخاطب و آگاهی‌بخش بوده و به‌نوعی کمک‌کننده برای اینکه من این اتمسفر را برای خودم بسازم و در جریان ماجرای مغز باشم.

این روزها بیشتر مشغول پادکست هستید و بیشتر اسم شما را در کنار پادکست‌ها می‌شنویم. تولیدات صوتی‌ای که البته مخاطبان خاص خودشان را هم دارند و کم‌مخاطب هم نیست. مشغول کار دیگری هم هستید؟

من این روزها بیشتر به یوتیوب فکر می‌کنم و البته به‌نوعی رسانه‌های تلویزیونی و وی‌اودی‌ها که همین فرآیند برنامه‌سازی علمی را در آنجا دنبال کنم.

جواب می‌دهد؟

بله، چون همیشه محتوای مطلوب برای مخاطب می‌تواند جذاب باشد و اتفاقا فقدان آن هم وجود دارد؛ به این دلیل که ما در ساخت سریال در وی‌اودی‌ها توانستیم پیشرفت کنیم و مخاطب جذب آنها شود اما هنوز به برنامه‌سازی وارد نشدیم. ساخت جوکر، مافیا یا صداتو و اینها بوده اما هنوز ساخت برنامه‌های تلویزیونی که برنامه‌های ترکیبی هستند را نداریم. شاید این سهم و نقشی باشد که در ادامه من می‌خواهم به آن معطوف باشم و یک جایی هست که شما مساله‌ای برایتان به‌وجود می‌آید یا داستانی در زندگی‌تان رخ می‌دهد که از امکانی ساده و در دسترس که به آن عادت داشتید، دور می‌شوید. من خیلی تشکر می‌کنم از همه کسانی که این امکان را ایجاد کردند که فیلم مستند کاپیتان من ساخته شود و نمی‌توانم سهم آنهایی که حلقه کارکردن من در تلویزیون را محدود کردند را نادیده بگیرم. از آنها هم تشکر می‌کنم، چون اگر نبودند، من این مستند را نمی‌ساختم. شاید آنها بیش از هر گروه دیگری کمک کردند که این مستند اتفاق بیفتد، چون جایی این حلقه تنگ شد که نمی‌شد در آن کار کرد و نفس کشید و من سعی کردم در وسعت دیگری کار کنم.

اگر پیشنهاد خوبی از سمت تلویزیون باشد، برمی‌گردید؟

همیشه آنجا خانه من است. ببخشید که خیلی مفصل صحبت کردم.

این ویژگی را پادکست‌های شما هم دارند.

علمی‌ها نه؛ مثلا من پادکست فلسفه علم را خیلی دوست دارم، چون جامعه علمی ما باید گوش کند و به تعریفی مشترک از علم برسد. باورتان نمی‌شود من این همه سال با این همه دانشمند صحبت کردم و تقریبا با جرات می‌توانم بگویم براساس آنچه مشاهده کردم، تعاریف از علم در ایران مشترک نیست.

و تا گفت‌وگو نکنیم، به تعریف مشترکی هم نمی‌رسیم.

عجیب است که درس فلسفه علم در دانشگاه برای آدمی که رشته‌ای علمی را در مقطع دکتری می‌خواند یا خوانده، جزء درس‌های اصلی نیست، درصورتی‌که در دنیا این‌طور هست و این اشکال ایجاد می‌کند. وقتی که معنای ما از علم مشترک نباشد، معنای ما از توسعه علمی هم مشترک نخواهد بود. همه دنبال علم نافع هستند. علم نافع خیلی خوب است و نیاز جامعه را برطرف می‌کند، ولی اگر ما دنبال علوم پایه نرویم و این علوم را نادیده بگیریم و فقط دنبال این باشیم که نتیجه و محصول آن چه شد، خیلی وقت‌ها علوم پایه نتیجه اولیه سریع ندارد. علوم پایه فرآیندی طولانی است. بعد ممکن است شما ببینید همه چیز دارید، فناوری را دارید اما انقلابی است، چون بن شما در علوم پایه ضعیف است. این را من جایی نمی‌گویم، چون به من می‌گویند تو چه‌کاره‌ای که این حرف را می‌زنی! من به‌عنوان ناظر نگران صندلی‌های خالی علوم پایه هستم.